

جلوه‌های اعتراض و مقاومت در شعر شفیعی کدکنی

عباس باقی نژاد *

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ارومیه

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲)

چکیده

محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک) از شاعران معترض و سیاسی دهه پنجاه پیش از انقلاب اسلامی است. او، شعرنمایی را با گونه‌ای تعهد اجتماعی و نگرش اعتقادی در آمیخت که خاستگاه آن به طور توأمان، باورهای دینی و ملی، آگاهی‌های تاریخی و حساسیت‌های سیاسی و اجتماعی بود. این اشعار، ساختاری هدف‌مند و عمدتاً مبتنی بر الزام‌های تاریخی و سیاسی دارند؛ در حقیقت، واکنشی عاطفی و شاعرانه در برابر حوادث و واقعیات بیرونی هستند که در کنار خاصیت ادبی، نمادین و زیباشناختی، ماهیت تبلیغی، تهییجی و بیدارگرانه یافته‌اند. فحوای این اشعار نشان می‌دهد که شفیعی، آن‌ها را برای نظام بخشیدن به جریان و حرکتی جمعی یا در جهت ایجاد تغییر و تحولی سیاسی و اجتماعی سروده است. این ویژگی همراه با مختصاتی دیگر، اشعار این دوره‌ی شفیعی را در زمره‌ی اشعار مقاومت یا پایداری قرار می‌دهد که در این مقاله، ابعاد و جنبه‌های آن، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. مختصاتی چون افشاگری، مفاخره، ترسیم چهره‌ای منفور از دشمن، نکوهش ترس، سکون و انفعال، توصیه به مقابله، ستایش همت و ایستادگی مبارزان، نوید پیروزی و رهایی و مشابهت‌سازی‌های تاریخی و جغرافیایی که مولفه‌های شعر مقاومت به شمار می‌آیند، به اشکال مختلف در شعر او ظهور و تجلی یافته‌اند.

کلمات کلیدی: شفیعی کدکنی، شعر مقاومت، تعهد، اعتراض، مبارزه.

پیش گفتار

محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک) در دههٔ چهل، سرودن شعر را آغاز کرد. او پس از دوره‌ای غزل‌سرایی به شعر نو روی آورد و حال و هنجار شعرش را با شیوهٔ نیمایی منطبق ساخت (براهنی، ۱۳۷۱: ۱۸۸۳/۴). وی ترکیبی از مایه‌های غنایی، ذهنیت سیاسی و تعهد اجتماعی را با سبک نیمایی ملازم نمود (کیانوش، ۱۳۵۵: ۱۸۷)؛ هم‌چنین، گونه‌ای خوش-آهنگی (حقوقی، ۱۳۶۸: ۴۴)، فخامت، انسجام و سلامتِ زبانی را در قالب نیمایی به کار بست (پارسی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۱۸۳) که بی‌سابقه می‌نمود.^۱ شفیعی متعلق به نسلی است که پس از کوتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پا به عرصهٔ شاعری نهاد. اثرات نخستین این حادثه را او در نوجوانی، و تبعات سیاسی و اجتماعی آن را در سال‌های بعد، تجربه و درک کرد. نگرش و ذهنیت شفیعی تا حد زیادی متأثر از نتایج کودتا تکوین یافت و این حادثه موجب شد شعرش با دغدغه‌های انسانی و اجتماعی و نیز روح مبارزه و استبدادستیزی پیوندی نزدیک بیابد.

شفیعی ابتدا تحت تأثیر برخی شاعران از جمله اخوان ثالث^۲ بود (موحد، ۱۳۸۹: ۱۴۱). سپس به تدریج به شیوهٔ انحصاری خویش دست یافت. او برای نخستین بار معانی و مفاهیمی را وارد شعر نو نمود و از ابزارهایی سود جست که ضمن نوآورانه بودن، برای طیفی از جامعه، مطلوبیت داشت. شفیعی شعر نیمایی را با گونه‌ای تعهد اجتماعی و نگرش اعتقادی در آمیخت که خاستگاه آن به طور توأمان، باورهای دینی، آگاهی‌های تاریخی و حساسیت‌های سیاسی و اجتماعی یا به تعبیر بهتر «کثرت‌گرایی فرهنگی» (بشردوست، ۱۳۸۶: ۳۱۰) بود. او از معدود شاعرانی است که در شرایط دشوار و دوره‌ای خفقانی، شعر اعتراضی سرود. توجه به قیام‌های مردمی، اعدام‌های سیاسی و حال و کردار مبارزان و آزادی‌خواهان، هم‌چنین، ترسیم ناآگاهی، فقر، نابرابری و دیگر مظاهر اجتماعی، درون‌مایهٔ اشعار اعتراضی وی را شکل داده‌اند. شفیعی، مدتی ممنوع‌القلم شد و از سرودن و نوشتن محروم گردید (زرین کوب، ۱۳۵۸: ۲۱۷). بدین واسطه در محافل روشنفکری و در میان کسانی که از طُرُق مختلف با سیاست پیوند داشتند، محبوبیت پیدا کرد و شعرش به عنوان دستاورد مبارزه و عامل تهییج در استبدادستیزی مورد توجه قرار گرفت (لنگرودی، ۱۳۷۸: ۵۱۱/۴).

شعر پایداری و شفیعی

ادب پایداری، ادبیاتی با پیشینه‌ی تاریخی در دنیا و در کشور ما به شمار می‌آید (صنعتی، ۱۳۸۹: ۲۰). این عنوان، معادلی برای «ادب‌المقاومه» (نادمی، ۱۳۸۹: ۳۱۰) است.^۳ شعر پایداری نیز شعری هدف‌مند و متعهد است که بیش از شاعر به مخاطبانش تعلق می‌یابد. این نوع شعر، افزون بر خاصیت ادبی و زیباشناختی، ماهیت تبلیغی و تهییجی دارد و مبتنی بر الزام-های تاریخی و سیاسی آفریده می‌شود؛ بدین واسطه در مقایسه با دیگر انواع شعر، اهمیت بیرونی افزون‌تری دارد و به تعبیری «دیگر خواه» است و «از ذهن‌های تحریک‌شده می‌تراود» (کافی، ۱۳۸۹: ۵۱۸). شعر پایداری با تلفیق خاصی از عاطفه و واقعیت، تکوین می‌یابد. در حقیقت، واکنشی عاطفی در برابر حوادث و واقعیات بیرونی است که تخیل‌پردازی در آن، تحت الزامات و قواعدی معین است. حضور عنصر خیال در شعر پایداری، زمانی توجیه می‌یابد که اصل حادثه و واقعیت بیرونی را که بدان اشاره می‌کند، مخدوش نسازد. شعر پایداری به فراخور شرایطی ویژه و در یک برهه‌ی تاریخی خاص شکل می‌گیرد؛ یعنی این که برآیند احساس نیاز و درک و وظیفه‌های تاریخی است. چنان‌چه ظلم، دشمنی، تهدید و تهاجمی در میان نباشد، این نوع شعر، موضوعیت و موجودیت نخواهد داشت. شعر مقاومت، غالباً در جهت نظام بخشیدن به جریان و حرکتی جمعی شکل می‌گیرد؛ حرکت و جریانی که در جهت ایجاد تغییر و تحولی نظام می‌یابد و بناست دستاوردهای

تازه‌ای برای مخاطبانش داشته باشد؛ همچنین، انگیزه‌ای برای مبارزه و ایستادگی در مخاطبان به وجود آورد.

هدف نهایی شعر پایداری، نه فقط حفظ هنری، بلکه ایجاد انگیزه برای شکست دادن دشمنی مشترک بوده که وجودش تهدیدی برای امنیت، آزادی، و حرمت مخاطبان است. در این راستا، نیازمند افشاگری و تلاش در جهت آگاهی‌بخشی است. از این روی به افشای پلیدی و نقش مخرب دشمن و مدعیان می‌پردازد؛ چهره‌ای منفور از دشمنان نشان می‌دهد و هرگونه ترس، تردید، اضطراب و انفعال را نکوهش می‌کند. دعوت به مقابله با دشمن و ستایش همت و ایستادگی مبارزان، بخشی از محتوای شعر پایداری را شکل می‌دهد و نوید پیروزی و رهایی و امیدبخشی به مخاطبان و... بعد دیگری از آن است.

این مولفه‌ها که از شاخصه‌های شعر پایداری محسوب می‌شوند، در اشعاری که شفیعی پیش از انقلاب اسلامی سروده به چشم می‌خورد. او را از نمایندگان شعر چریکی ایران به شمار آورده‌اند^۴ (تسلیمی، ۱۳۸۷: ۴۱). شعری که به تعبیر شفیعی از «فضای ارغوانی آمیخته به دود مسلسل» تأثیر می‌پذیرد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۸۷) و درونمایه‌ی آن، ستایش قهرمانان جنگ مسلحانه، وصف شکنجه‌ها و زندان و میدان‌های اعدام، در هم کوبیدن عوامل یأس و ناامیدی و انتظار آمدن بهار است (همان، ۸۱). شفیعی در دهه‌ی پنجاه، گونه‌ای شعر اعتراضی را سامان بخشید که این مشخصه‌ها را در خود داشت؛ در عین حال بر باورهای مذهبی، مایه‌های تاریخی و نگرش اجتماعی - سیاسی استوار بود. اشعار او در این دوره، عموماً دارای محتوایی بیدارگرانه، اعتراضی، مبارزه‌جویانه و تهییجی است. این ویژگی‌ها، سروده‌های شفیعی را در ردیف اشعار پایداری قرار می‌دهد (حسن‌لی، ۱۳۸۳: ۳۹۵) و او را به عنوان یکی از شاعران شاخص مقاومت در عرصه‌ی شعر نیمایی مطرح می‌کند.

بیدارگری

استبداد سیاسی، مهم‌ترین دغدغه شفیعی و حساسیت در برابر آن، خاستگاه و زمینه اصلی اشعارش در سال‌های پیش از انقلاب بود. وی در این زمان، رسالتی افشاگرانه به عهده پذیرفته و خود را متعهد به ترسیم اثرات منفی استبداد می‌داند. او دستاوردها و فجایعی را که نتیجه مستقیم و غیرمستقیم حاکمیت پهلوی محسوب می‌شد، بازشناسی کرد و بخشی از قابلیت‌های شعر خود را مصروف نشان دادن آن نمود. از این روی، تصاویری اسف‌بار از جامعه به دست داد و طی آن، ابعاد و تبعات استبداد حاکم را معرفی کرد. در این اشعار، شفیعی در موقعیت انسانی مسئول و در موضع شاعری دارای رسالت قرار می‌گرفت. او از این جایگاه به نکوهش غفلت عمومی می‌پرداخت و به تن‌آسایی، انفعال و سکوت حاکم بر اجتماع اعتراض می‌کرد. شفیعی با ترسیم چهره مردم تحت ستم و معضلات مختلف اجتماعی و مظاهر منفی که از نتایج حکومت استبدادی به شمار می‌آمد، در صدد آگاهی‌بخشی به جامعه برمی‌آمد. او این مظاهر را به گونه‌ای ترسیم می‌نمود که واقعیت‌شان با سیاست‌های حکومت پهلوی پیوند می‌یافت؛ به بیان دیگر، آن را به عنوان عوارض زیستن در فضای پراختناق، تصویر می‌نمود. در این اشعار، تأثیر استبداد و سیاست‌های حکومت در زندگی فردی و اجتماعی نشان داده شده و تبعات و نتایج متعدد و مخرب استبداد شناسایی می‌شد.

استفاده از بیان غیر مستقیم، تمثیلی و سمبولیک، روش مناسبی بود تا شفیعی با وجود اختناق حاکم بتواند ترسیم‌های شاعرانه‌ای از مسخ‌شدگی جامعه، اختناق و خفقان، غفلت عمومی، انفعال، سکون و سکوت، هراس و اضطراب به دست دهد و بدین واسطه هم اعتراض خود را بیان کند؛ هم در جهت آگاهی‌بخشی به جامعه قدم بردارد. مصداق‌های زیر که

سروده‌های شفیعی در اواخر دهه‌ی چهل و نیز سال‌های دهه‌ی پنجاه پیش از انقلاب اسلامی است، ابعادی از این آگاهی- بخشی را در بر دارد:

«...ما در میان زخم و شب و شعله زیستیم / در نور تشنگی و تباهی / با نظم واژه‌های پریشان گریستیم / در
عصر زمهریری ظلمت، / عصری که شاخ نسترن آنجا، / گری اجازه بشکفتد طرح توطئه‌ست / عصر دروغ‌های
مقدس / عصری که مرغ صاعقه را نیز / داروغه و دروغ‌درایان / می‌خواهند / در قلاب و در قفس...» (شفیعی
کدکی، ۱۳۸۵: ۱۱۴).

«بدین سیاهی مملوس / خوی گر شده‌ایم / کسی چه می‌داند، / بیرون چه می‌رود، / در باد / تمام روزنه‌ها
بسته‌ست. / من و تو هیچ ندانستیم؛ / درین غبار، / که شب در کجاست، / روز کجا / و رنگ اصلی خورشید و /
آب و گل‌ها چیست» (همان، ۱۳۸۵: ۲۰۴).

«از معجزه نور و نسیم و نم باران / باران دگر پنجره‌شان را به گل سرخ / آراسته کردند / تنها من و تو / بر
لب این پنجره ماندیم / و آن سیره که آواز برآورد سحرگاه / خاموش نشستیم و / به آواش نخواندیم.»
(همان، ۱۳۸۵: ۳۱۹).

«من درنگ می‌کنم / تو درنگ می‌کنی / ما درنگ می‌کنیم / خاک و میل زیستن در لجن / می‌کشد مرا /
تو را / ... وین فراخنای هستی و سود را / به خویش تنگ می‌کنیم.» (همان، ۱۳۸۵: ۴۲۳).

کلام تهییجی

بخشی از شعر شفیعی در راستای ایجاد روحیه مبارزه شکل گرفته است. شفیعی با سروده‌هایی تهییجی و منبعث از روحیه انقلابی که تأثیر زیادی بر طیف آزادی‌خواهان و مخالفان استبداد پهلوی داشت (لنگرودی، ۱۳۷۸: ۲۶۲/۳)، توانست خود را در صف شاعران ستم‌ستیز و مخالف استبداد قرار دهد. این شیوه، منحصر به شفیعی نبود و دیگر نوپردازان نیز اشعاری از این دست می‌سرودند؛ طیفی از این شاعران، تعلق خاطر به جریان‌های چپ داشتند و گروهی دیگر، اعتقادات مذهبی را دستمایه کار خود قرار دادند. (روزبه، ۱۳۸۹: ۹۶) شعر شفیعی از این دو گروه متمایز بود؛ داشتن تمایلات دینی او را از چپ‌گرایان جدا می‌کرد و بیان انحصاری وی که به تعبیری با «موقرنویسی ادیبانه» آمیختگی داشت (باباچاهی، ۱۳۸۰: ۱۱۰۰) و از پشتوانه ادبی و استواری زبان برخوردار بود (یاحق، ۱۳۷۵: ۱۴۵)؛ همچنین، بر پایه‌ی سمبولیسمی ویژه شکل می‌گرفت، تفاوت کارش را با شاعرانی که انگیزه مذهبی داشتند رقم می‌زد.

شفیعی در این سال‌ها، اشعاری با مایه تبلیغی و تهییجی تأثیرگذار سرود که هم مورد توجه مبارزان و مخالفان استبداد در عصر پهلوی واقع شد؛ هم راه را برای تکوین شیوه‌ای شعری که پس از انقلاب، به تکوین «شعر دفاع مقدس» انجامید، هموار نمود. در این اشعار که ساختاری نیمایی دارند و عموماً با بیانی سمبولیک نظام یافته‌اند، گوینده در موقعیت منادی آزادی و هشداردهنده‌ای بیدارگر قرار دارد و مسئولانه در باره ضرورت مبارزه با استبداد و شکستن طلسم سکوت و انفعالی سخن می‌گوید که دستاورد استبداد در جامعه است. مبارزه‌جویی و دشمن‌ستیزی، مشخصه بارز این اشعار است که تجلیات مختلف می‌یابد. لحن شفیعی در این اشعار، قاطعانه و خطاب‌ی و کلام او دارای گزاره‌های امری و سفارشی است. به همین دلیل، حالتی دوگانه از شعار و شعر می‌یابد. این اشعار مخاطب را در برابر شماتت، نکوهش، هشدار، مواخذه و امیددهی قرار می‌دهند. تردید نداشتن شفیعی در مبارزه و انقلاب و تأکید قاطعانه‌ی وی بر ایستادگی و حرکت، آن‌ها را به شعار، نزدیک می‌کند؛ در عین حال، توسل شفیعی به شگردهای شاعرانه و استفاده از نشانه‌های نمادین و نهایتاً تلاش در برجسته-

ساختن نقش عاطفی زبان وجهی شاعرانه بدان‌ها می‌بخشد:

«همیشه دریا دریاست / همیشه دریا توفان دارد. / بگو! برای چه خاموشی! / بگو: جوان بودند، / جوانه‌های
برومند جنگل خاموش. / بگو برای چه می‌ترسی! / سپیده‌دم، اینجا، / شقایقان پرشیده در نسیم، / هراسان / بر
این گریوه فراوان دیده‌ست / به آب‌های خزر، / موج‌های سرگردان، / و بادهای پریشان بگو، بگو! / باری،
پیام برگ شقایق را...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۳۰۰)

ستایش‌نامه

شفیعی در بحرانی‌ترین موقعیت‌های سیاسی و در اوضاعی هراس‌آور به صورتی بی‌پروا از رشادت و ایستادگی مبارزان، اعدامیان و زندانیان سیاسی یاد کرده و آن‌ها را ستایش نموده است. او این انسان‌ها را دارای حرمت و تقدس و مقام آن‌ها را از انسان‌های عادی فراتر می‌دید. هنجار و لحن ستایش‌های شفیعی از این افراد، همواره با نوعی شیفتگی و علاقه قلبی همراه است. از محتوای این آثار پیداست که شاعر، نه تعمداً؛ بلکه بر اساس میلی باطنی و ناخودآگاه از شهامت و همت آنان یاد می‌کند؛ میلی که بی‌ارتباط با روح انقلابی و منش آزادی‌خواهانه در شفیعی نیست.

خاستگاه ستایش‌نامه‌های شفیعی، عموماً حوادثی واقعی و رشادت و یا شهادت مبارزانی خاص است که در آن‌روزگار برای جامعه شناخته‌شده بودند؛ اما پرداخت شخصیت و هویت آنان در کلام وی به گونه‌ای است که وجه عمومی، فرازمانی و قابل تعمیم می‌یابند؛ طوری که می‌توان آن‌ها را نمادی از شهامت، ایمان و آزادگی و به تعبیری «قهرمانان پایداری» (انزایی‌نژاد، ۱۳۶۸: ۲۶) تلقی نمود؛ این افراد، هم دارای مشخصات مبارزان در حال نبرد با حکومت هستند؛ هم به زندانیان تحت شکنجه شباهت دارند؛ همچنین به شهیدانی که در راه آرمان خویش، جان باخته‌اند، می‌مانند. این چندگانگی، برآیند هنجار نمادینی است که شفیعی در ستایش‌نامه‌های شعری خویش به کار می‌گیرد:

«دیدمت میان رشته‌های آهنین: / دست‌بسته، / در میان شحنه‌ها. / در نگاه خویشتن / شطی از نجابت و
پیام داشتی. / آه! / وقتی از بلند اضطراب / تیشه را به ریشه می‌زدی، / قلب تو چگونه می‌تپید؟ / ای صغیر آن
سپیده‌تو / خوش‌ترین سرود قرن! / شعر راستین روزگار! / وقتی از بلند اضطراب / مرگ ناگزیر را نشانه می-
شدی، / وز صغیر آن سپیده‌دم / جاودانه می‌شدی... / آنچه در تو بود، / گر شهامت و اگر جنون، / با صغیر آن
سپیده / خوش‌ترین چکامه‌های قرن را / سرود». (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۳۰۰).

سوگنامه

در اشعار شفیعی، مضامین و تصاویری که حرمت شهادت و تعظیم و تکریم شهید را بازتاب می‌دهند، بسامد زیادی دارند؛ چندان که می‌شود آن را در حد خصیصه‌ای کلامی و سبکی ارزیابی کرد. شفیعی با بیانی مرکب از حماسه و تغزل، سوگنامه‌هایی ماندگار سروده که در آن‌ها اعتبار شهادت و ارزش آرمان‌هایی که شهیدان به خاطر آن، جانشان را از دست داده‌اند، یادآور می‌شود. او همواره ضمن ستایش از شهید، تداوم مبارزه‌ای را توصیه می‌کند که شهیدان، جان بر سر آن، گذاشته‌اند. سوگ از دست رفتن شهید و اظهار اندوه توأم با غبن، بعد تراژیک و تغزلی این اشعار است و نوید پیروزی و بازگویی دستاوردهای ارزشمند و بابرکت شهادت، جنبه حماسی به آن می‌بخشد. شفیعی بی‌آنکه به صراحت از شهیدان نام ببرد، با بیان سمبولیک و با استفاده از نمادهایی ویژه از کسانی که در شکنجه‌گاه‌ها و یا در اعدام‌های حکومت پهلوی، جان

می‌باختند، تجلیل کرده و ایمان، مقاومت و همت آنان را ستوده است؛ «شقایق بالنده»، «سازندگان اطلس تاریخ»، «صنوبر بلند»، «رودهای پویان»، «عاشقان شرز»، «روح لاله»، «آینه خون سیاوشان»، «درخت تنومندروشنایی»، «گل سرخ»^۵ و نمادهایی از این دست در شعر شفيعی مظهر شهید واقع شده‌اند. (۲۰۵، ۲۵۸، ۲۶۷، ۳۰۱، ۳۸۸، ۳۹۲، ۴۱۸، ۴۰۷) در این میان، شقایق، بیش از دیگر پدیده‌ها به عنوان رمز شهید به کار رفته است:

«زندگی نامه شقایق چیست؟ - رایت خون به دوش، وقت سحر، / نغمه‌ای عاشقانه بر لب باد؛ / زندگی را سپرده در ره عشق، / به کف باد و هرچه بادا باد.» (شفيعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۴۲۹).

«آه ای شقایقان بهاران من! / یاران من! / از خاک و خار، خون شما را / حتی / طوفان نوح نیارد سترد، / زانک / هر لحظه گسترانگی اش بیش می‌شود؛ / آن گونه‌ای که باران، / هر چند تندتر / رخسار ارغوان / شاداب و / سرخ گونه‌تر از پیش می‌شود.» (همان، ۱۳۸۵: ۴۳۰).

«ای زندگان خوب پس از مرگ / خونینه‌جامه‌های پریشان برگ برگ / در بارش تگرگ / آنان که جان - تان را / از نور و شور و پویش و رویش سرشته‌اند! / تاریخ سرفراز شما را / به هر بهار / در گردش طبیعت / تکرار می‌شود، / زیرا که سرگذشت شما را، / به کوه و دشت / "بر برگ گل، / به خون شقایق، / نوشته - اند"» (همان، ۱۳۸۵: ۴۳۲).

مفاخره

فخرورزی و اظهار برتری در برابر دیگران و از خود یا «من» به عنوان الگوی عمل، مبارزه و استقامت سخن گفتن، در اشعار اعتراضی و مقاومت معمول بوده و هست. این امر، معمولاً همراه با سرزنش، تحقیر و تویخ دشمن یا مدعیان و نیز خودستایی و تمجید از «من»، هم به عنوان «من» فردی و هم به صورت «من» عمومی صورت می‌گیرد. چنین رویکردی در شعر شاعران سیاسی و معترض پیش از انقلاب، از جمله شفيعی وجود داشته است. او در اشعاری به طور کنایی و نمادین به تقبیح اعمال، اقوال و رفتارهای طرف مقابل؛ یعنی حکومت و عوامل حکومت دست زده و با هنجار و لحنی خاص به تحقیر و تمسخر دشمن یا دشمنانی از این دست پرداخته است:

«غوکان لوش خوار لجن‌زی! / آن سوی این همیشه - هنوزان، / مردابک حقیر شما را / خواهد خشکاند / خورشید آن حقیقت سوزان / این سان که در سراسر این ساحت و / سپهر / تنها طنین تار و ترانه / غوغای بویناک شماهاست» (همان، ۱۳۸۵: ۴۱۱).

در این اشعار، غالباً «من» شفيعی با موضعی اعتراضی و پرخاش‌گر ظاهر می‌شود و همچون دیگر شاعران معترض که «معمولاً ادعای ناگفته و نانوشته‌ی خودمصلح‌بینی و خودبهترینی» دارند (توکلی، ۱۳۸۹: ۳۶۷)، سخن می‌گوید. او خود را با صفات و توانمندی‌هایی خاص، توصیف می‌کند. در این هنگام، بیان شفيعی، لحن خطابی و هنجاری مفاخره‌آمیز و خودستایانه می‌پذیرد. در حقیقت او با مخاطبانی که در کسوت مدعی یا دشمن قرار دارند، سخن می‌گوید و ضمن آن، به بیان برتری‌های خویش و ناتوانی آنان می‌پردازد:

«دیگر این داس خموشی تان زنگار گرفت / به عبث هر چه درو کردید آواز مرا / باز هم / سبتر از پیش، / می‌بالد آوازم. / هر چه در جعبه جادو دارید / به درآید که من / باطل السحر شما را، همگی، می‌دانم. / سخنم باطل السحر شماست.» (شفيعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۴۲۸).

شفيعی «من» خود را در اشعار اعتراضی و سیاسی‌اش با نقشی پررنگ و گسترده، در حد «من انسانی و اجتماعی» ظهور

بخشیده است (همو، ۱۳۸۳: ۸۸). او از موضعی یک انسان معترض، مسئول و متعهد سخن می‌گوید و ضمن بیدارگری و آگاهی بخشی به دیگران، دشمن و مدعیان را نیز تخطئه و توییح می‌کند. این «من»، هویتی فراواقعی دارد و از شجاعت، تحمل و توانایی لازم برای ایستادگی در برابر دشمن برخوردار است؛ ارزش تلاش و زحمات کسانی را که بی‌پروا و بی‌چشمداشت با دشمن می‌جنگند، می‌داند و آن را حرمت می‌گیرد. شفیعی با این شیوه، الگویی برای حرکت، ایستادگی، سخت‌کوشی، دانایی و آگاهی، بلندگی، جسارت، ظلم‌ستیزی و صفاتی از این دست می‌آفریند. این الگوآفرینی تا حد زیادی جنبه‌ی نمادین دارد و از منظر سیاسی و منطبق با اندیشه‌های اجتماعی و انقلابی شفیعی قابل توجیه است. از این روی، مفاخره و اظهار برتری او با تکبر و خودستایی‌های معمول تفاوت می‌یابد. شفیعی با اظهار چنین فضایل و اقتداری برای خویش، در صدد تحقیر و تقیح دشمن و نیز ترسیم الگویی برای ایستادگی و مبارزه است:

«ترجیح می‌دهم که درختی باشم / در زیر تازیانه کولاک و آذرخش / با بویۀ شکفتن و گفتن / تا رام-
سخره‌ای / در ناز و در نوازش باران / خاموش از برای شنفتن» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۴۲۶).

«می‌دانم که در این سوک / یاران را / یارای خاموشی گزیدن نیست... می‌دانم که یاران شقایق را /
دستی بنفرین / از ستاک پرپر کرد / من نیز می‌دانم که شب افسانه خود را / در گوش بیداران مکرر کرد...»
(شفیعی، ۱۳۸۳: ۱۹۸).

«من چون درخت معجز زردشت، / چون سرو کاشمر / با شاخ و برگ سبز بهاران، / قد می‌کشم به روشنی
صبح / از سایه‌های رودکناران...» (همان، ۱۳۸۵: ۱۶۶).

«حسرت نبرم به خواب آن مرداب / آرام درون دشت شب خفته‌ست. / دریایم و نیست باکم از طوفان:
دریا، همه عمر، خوابش آشفته‌ست.» (همان، ۱۳۸۵: ۲۶۵).

آرمان‌خواهی

آرمان‌خواهی و ترسیم آرزوهای ملی و انقلابی، بعد و جنبه‌ای دیگر از شعر اعتراضی شفیعی است. آرمان‌گرایی شفیعی، بازتابی از دغدغه‌های سیاسی و اندیشه‌های اجتماعی اوست که نشانه‌های آن در اشعار متعلق به دهه‌ی پنجاه و بی به چشم می‌خورد. او یکی از شاعرانی بود که در این هنگام، نسبت به وقایع سیاسی، حساسیت داشت و از آن‌چه در جامعه رخ می‌داد، متأثر می‌شد؛ حاصل چنین حساسیت و تأثیری، سروده‌هایی است که شرایط نامساعد اجتماعی را از زوایای گوناگون تصویر می‌کند. شفیعی در این سال‌ها کوشید تبعات و اثرات ناگوار استبداد را نشان دهد. در این راستا ترسیم‌هایی نومیدانه از شرایط نامساعد جامعه به دست داد و مظاهر نامطلوب اجتماعی را توصیف نمود. او تأسف و احساس دردمندی خویش را قالبی نمادین می‌بخشید و با استفاده از زبانی سمبولیک، نومییدی و بیزاری و تأثرش را از وضعیت نابسامان جامعه نشان می‌داد. آن‌چه به عنوان آرمان‌خواهی در شعر او تجلی یافته، در متن این ترسیم‌های نومیدانه قرار دارد؛ به بیان دیگر، سخن گفتن از امور نامطلوب و نومیدکننده، شفیعی را در مسیری از آرزومندی و امیدواری قرار می‌داد.

شفیعی برخلاف شاعرانی که متأثر از خفقان و اختناق حاکم، راه هرگونه امیدواری را بسته و دل‌بستگی به آینده روشن را ناممکن می‌دیدند، ضمن ارائه تصویرهای هولناک از اوضاع جامعه، محتوایی امیدوارانه و آرمان‌خواهانه را با کلامش ملازم می‌نمود (حسن‌لی، ۱۳۸۳: ۳۹۴) و ناپایداری احوال و سپری شدن دوران استبداد و دشواری را با تداوم مبارزه و بردباری و ایستادگی نوید می‌داد. این امر، زمانی که تلاش و حرکت‌هایی را در جامعه می‌دید؛ یا از استقامت و شهادت

مبارزان متأثر می‌شد، قوت می‌یافت. وی در سخن گفتن از فرجام و حاصل ایستادگی چنین مبارزانی، از آرمان‌هایش هم سخن می‌گفت و با استفاده از نشانه‌هایی نمادین، امید به رهایی را نشان می‌داد:

«می‌آید، می‌آید: مثل بهار، از همه‌سو، می‌آید. دیوار، یا سیم خاردار/ نمی‌داند. می‌آید/ از پای و پویه باز نمی‌ماند. آه، بگذار من چو قطره بارانی باشم، در این کویر، که خاک را به مقدم او مزده می‌دهد؛ با حنجره چکاوک خردی که / ماه دی / از پونه بهار سخن می‌گوید/ وقتی کزان گلوه سرب / با قطره / قطره / خوش / موسیقی مکرر و یکریز برف را / ترجیحی ارغوانی می‌بخشد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۵۴).

گاه نیز شفییعی نه در یک شعر کامل، بلکه در لابلای اشعار با سطرها و عباراتی خاص در صدد امیدبخشی و زدودن آثار یأس برمی‌آید؛ «روزی کبوتری چاهی، این زمزمه را دوباره سر گیرد»، «دستار شکوفه، بر شاخه بادام، بدرود زمستان است»، «فردا، هرسو، شقایقان بر جای سیم‌های خاردار شما خواهد رُست»، «شهری که آن‌سوی شقایق می‌شود طالع... نزدیک است»، «این چندبرگ پیر، وقتی گسست از شاخ، آن‌دم جوانه‌های جوان باز می‌شود. بیداری بهار آغاز می‌شود» (همان، ۱۳۸۵: ۱۴۶، ۴۷۲، ۳۹۳، ۳۲۰، ۱۴۷) و تعبیرهایی نمادین از این‌دست، سپری شدن روزگار اسارت و رسیدن پیروزی را در اشعار شفییعی نوید می‌دهند.

ارجاع تاریخی

شفییعی از نخستین شاعرانی است که کوشید توأمانی از فرهنگ اسلامی و مایه‌های ایرانی را در قالب نیمایی ارایه کند (رشیدیان، ۱۳۷۰: ۱۲۸-۱۳۰). شناخت شفییعی از تاریخ اسلام و ایران، او را در خلق سمبول‌های تاریخی و دینی و بیانی نمادین مبتنی بر حوادث تاریخی یاری رسانده است. شفییعی در روایات و رخداد‌های تاریخی، ظرفیت‌هایی را کشف کرد و با آن، تاریخ گذشته را به روزگار خویش و مسایل موجود در زمانه‌ی خود پیوند زد (یوسفی، ۱۳۸۶: ۷۷۹). او با اشاره به حوادث و شخصیت‌های تاریخی، در صدد برآمد اوضاع جامعه‌ی خویش را ترسیم کند و نشان دهد معضلات امروز، میراثی از گذشته و بازتاب احوالی است که گذشتگان داشته‌اند. چنین رویکردی، زمینه و امکانی برای تأمل وی در مسایل اجتماعی و انسانی گذشته و روزگارش فراهم آورد و به او امکان داد تا به گونه‌ای ارزیابی، تطبیق و مشابهت‌سازی با ارجاعات تلمیحی و تلویحی دست بزنند که در اشعار پایداری معمول است.

از این رهگذر، حوادث تاریخی مختلفی در کلام شفییعی حضور پیدا کرده است. با این وصف، برخی رویدادهای تاریخی، تأثیری شگرف بر او نهاده و نقشی فراگیر در کلامش یافته است. هجوم مغول از این‌دست رویدادهاست که شفییعی، آن را بسیار یاد کرده و به اشکال مختلف، تأثر و خشم خود را از آن بیان داشته است. این واقعه در حافظه‌ی تاریخی شفییعی، حضوری پررنگ دارد و غالباً او را به واکنش واداشته است. پیداست که او بر واقعه‌ی تأثیرگذار و تلخ حمله‌ی مغول، تأمل نموده و در تبعات و بازتاب‌های ناگوار آن، اندیشه کرده؛ تا جایی که واقعیت تلخ آن را از خود آگاهی به ناخود آگاه خویش کشانده است. از این روی، شکست ایرانیان در برابر قوم تاتار به مایه‌ی آزار و دغدغه‌ای بزرگ و نهفته در وجود شفییعی بدل شده است.

شاید بتوان گفت از عوامل تأثیرپذیری شفییعی از این واقعه‌ی تاریخی، تعلق روانی و پیوندی اقلیمی است که وی به دیار خود، سرزمین خراسان، خصوصاً زادگاهش نیشابور دارد؛ زیرا نخستین جایی که مورد هجوم و کشتار و غارت مغولان واقع

شد، خراسان بود. یاد آورد گاه به گاه خاطره‌ی این هجوم تاریخی در شعر او برآیند چنین تأملی تواند بود. شفیعی، این هجوم و تبعات آن را به عنوان نقطه‌ای تاریک و سرنوشت‌ساز در تاریخ سرزمینش می‌بیند. او از این واقعه به صورت مایه‌ای شعری که می‌تواند مظهري از شکست و تحقیر و چپاول در روزگارش باشد، بهره می‌گیرد. شفیعی میان ویرانی و فلاکتی که دستاورد حمله‌ی مغول در گذشته بوده و ویرانی و تباهی‌هایی که نتیجه‌ی حاکمیت استبداد پهلوی در روزگار اوست، گونه‌ای شباهت و قرابت جست‌وجو می‌کند و غالباً اقلیم خویش را به نمادی از کل سرزمین ایران بدل می‌سازد. در این راستا با فریادهای سمبولیک، نتایج و آثار آن شکست تاریخی را با تبعات استبداد پهلوی مقایسه می‌کند:

«شپیور شادمانی تاتار، / در سالگرد فتح. / فرصت نمی‌دهد / تا باتک تازیانه وحشت را / بر پهلوی شکسته
آنان / در آن سوی حصار گرفتار / بشنویم. / دیوارهای سبز نگارین، / دیوارهای جادو، / دیوارهای نرم، / حتی
نسیم را / بی‌پرس و جو، / اجازه رفتن نمی‌دهند. / ای خضر سرخ‌پوش صحاری! / خاکستر خجسته ققنوسی را /
بر این گروه مرده بیفشان» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۹۴).

این شعر را شفیعی در ایام سالگرد کودتای ۲۸ مرداد - یعنی زمانی که حکومت برای پیروزی آن، جشن برپا می‌کرد - سروده است.^۷ تاتار در این شعر، مظهري از حکومت پهلوی است که از نگاه شاعر، پیروزی این حکومت در کودتا به پیروزی مغول بر ایرانیان، بی‌شباهت نیست. شفیعی به شرایط خفقانی حاکم، اشاره‌ای سمبولیک دارد و حال و وضع زندانیانی را باز می‌گوید که در همین ایام جشن، تازیانه و شکنجه را در پس دیوار زندان‌هایی تحمل می‌کنند که از چشم همگان پنهان است؛ زندان‌هایی مخوف که هیچ‌چیز در آن راه نمی‌برد. دیوار بیرونی آن‌ها سبز نگارین، جادویی و فریبنده است و ظاهری بزک کرده دارد. هیاهو و نمایش‌های حکومت، مانع از آن است که کسی از حال و رنج این زندانیان باخبر شود.

در شعری دیگر که حکم خطابه‌ای اعتراضی دارد، شفیعی از موضع شاعری مسئول و دردمند سخن می‌گوید و بی‌اعتنایی شاعرانی را که در خود فرو رفته و کاری به فجایع پیرامون خویش ندارند، بر نمی‌تابد. او بر سکوت و انفعالی که تحت تأثیر استبداد بر جامعه حاکمیت یافته، اعتراض می‌کند و خود را از آن مبرا می‌سازد. فحوای شعر، نگرانی شاعر از قضاوت آیندگان در باره‌ی او و دیگر شاعران است. شفیعی این امر را با آن‌چه در گذشته رخ داده؛ یعنی انفعال و رخوتی که منجر به غلبه‌ی تاتار گشت، به گونه‌ای رمزی درمی‌آمیزد:

«از ژاژ ژنده خنده به خورشید می‌زنید / و برگ‌های هوش و هوأتان را / با هیچ و با هیاهو / شیرازه
بسته / باد. / در پشت عاج دندان‌هاتان / برج سکوت و توطئه پیداست / ای داد! / با آذرخش واژه شعرم / فریاد
می‌زنم که مباد / اینجا / فردا کتیبه‌ای بنویسند، / با قطره‌ای مرکبِ ظلمت / بالهجه تاتار: / شهری که رفت از
یاد / شهری که زیر شن‌ها مدفون شد / چون شاعری نداشت / و فریاد!» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۸۷)

شفیعی مدعی است با «آذرخشاوژه» شعرش - که تعبیری از ظلمت‌ستیزی شعر خود است - کاری کرده تا آیندگان، قضاوت نامناسبی در باره‌ی او نداشته باشند. او به دیگران نیز توصیه می‌کند چنین باشند و نگذارند سرنوشت ظلمانی را که با مرگ سیاه مغولان برای سرزمین او رقم زده شد، مجدداً تکرار شود. شفیعی در نمونه‌های دیگری، حس و حال خود را نسبت به هجوم تاتار باز گفته و با این رویداد تاریخی، مضامینی پرداخته که در آن‌ها، تأثر و خشم بسیار وی به چشم می‌خورد. در این اشعار، تاتار و اثرات هجوم مغول، نماد وحشت، تحقیر، شکست، حسرت، ویرانی، مرگ و دیگر مظاهر نامطلوب است که مورد اعتراض او قرار می‌گیرد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۷۳، ۲۸۴، ۲۶۹، ۲۴۷، ۲۳۳، ۲۰، ۷۸).

ارجاع جغرافیایی

یکی دیگر از مظاهر رویکرد تاریخی و اعتراضی در شعر شفیعی، پرداخت مضامین و مفاهیمی با زادگاهش، نیشابور است. این شهر و حوادث فاجعه‌باری که بر آن رفته، عمیقاً در ذهنیت شفیعی، تثبیت شده و سبب گشته‌ی وی در ارجاعات تاریخی خود، یاد و نامی از آن را به زبان آورد. این امر و تعلق خاطری که شفیعی نسبت به نیشابور دارد، زمینه‌ی استفاده‌ی های مختلفی از نام نیشابور شده و مجال‌هایی برای خلق مضامین و مفاهیم اعتراضی پدید آورده است.

شفیعی در غالب موارد، نیشابور را در موقعیتی نمادین و با ظرفیت‌هایی عاطفی، آرمانی، ملی و میهنی ظاهر ساخته است. او می‌گوید: «تلقی از زادگاه و زادبوم به عنوان وطن از زیباترین جلوه‌های عواطف انسانی در شعر پارسی است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۶۵۴). شعر شفیعی، چهره‌ای تازه، شاعرانه و موثر به نیشابور بخشیده و آن را به عنوان نقطه و محوری تاریخی یادآور می‌شود که در سرنوشت ایرانیان، تأثیرگذار و تعیین‌کننده بوده است. او نیشابور را به صورت بخشی بلائیده و قدیمی از سرزمین ایران نشان داده و این جزء از جغرافیای میهن‌اش را گاهی به صورت نماد و خلاصه‌ای از کل میهن خود در دوران استبداد پهلوی درمی‌آورد:

«در بامداد رجعت تاتار / دیوارهای پست نیشابور / تسلیم نیزه‌های بلند است؛ / در هر کرانه‌ای / فواره‌های خون. / دیگر در این دیوار / گویا / خیل قلندران جوان را / غیر از شرابخانه پناهی نیست... / من با زبان مرده نسلی که هر کتیبه‌اش / زیر هزار خروار خاکستر دروغ / مدفون شده ست، / با که بگویم؛ / طفلان ما به لهجه تاتاری / تاریخ پر شکوه نیاکان را / می‌آموزند؟ / اهل کدام ساحل خشکی، / ای قاصد محبت باران!» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۷۸).

شفیعی در این روایت شعری، هجوم مغول و کشتار و ویرانی‌های آن و نیز نام نیشابور را به گونه‌ای به کار برده که از آن، ضمن دریافت حداثی که بر شهر نیشابور رفته، می‌توان فجایی را که به واسطه‌ی حمله‌ی مغول بر سرزمین ایران گذشته، دریافت نمود؛ به بیان دیگر، نام نیشابور، غیر از یادآور خاطره‌ی تسلیم نیشابور در برابر قوم تاتار، می‌تواند نمادی از کل سرزمین ایران و شکست و تسلیم آن در برابر مغول و نیز متجاوزان پس از مغول تلقی شود. شفیعی این رویه را به اشکال مختلف پی گرفته است. او با استفاده از نام نیشابور مضامینی را پرداخته که در آنها نیشابور نه فقط به عنوان نام شهری از شهرهای ایران، بلکه به صورت رمز و مظهری از کل خاک ایران مطرح شده است:

«بدانسان که باران / سوی آسمان راه برگشت هرگز ندارد / من این راه را تا به پایان پاییز / به پای پر از زخم خواهیم سپردن. / به آب و به آینه سوگند یاران! / من این حزن را از رخ کودکان نیشابور / به برگ گل سرخ خواهیم ستردن» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۸۲).

«... عشق من و تو، / آنچه نهانی، / گاهی نگاه محتسبی را / چون جویبار نرمی / از بودن و نبودن، / خاموشی و سرودن - / در خویش می‌برد. / وقتی که فصل پنجم این سال / آغاز شد، / دیوارهای واهمه خواهد ریخت؛ / و کوچه‌باغ‌های نیشابور / سرشار از ترنم مجنون خواهد شد - / مجنون بی‌قلاده و زنجیر...» (همان، ۱۳۸۵: ۲۴۸)

«می‌خواهم، / در زیر آسمان نیشابور، / چندان بلند و پاک / بخوانم که هیچ‌گاه، / این خیل سیل‌وار / مگس‌ها، / نتوانند، / روی صدای من بشینند. / می‌خواهم در مزرع ستاره زخم / و بذره‌های صاعقه را یک / یک / با دست‌های خویش بیاشم...» (همان، ۱۳۸۵: ۴۴۵)

نام و خاطره‌ی نیشابور، به گونه‌های مختلف در شعر شفیعی ظهور یافته و غالباً حکم انگیزه و دستاویزی را داشته تا

ابعادی از عواطف و اندیشه‌های اعتراضی خود را ترسیم کند. شفیعی، احساسات میهنی و نگرش اجتماعی، همچین آرمان‌های انقلابی و سیاسی خویش را در بسیاری موارد با این محدوده‌ی جغرافیایی، پیوند نمادین بخشیده است.

نتیجه‌گیری

شفیعی یکی از نمایندگان شعر سیاسی و اعتراضی در سال‌های پیش از انقلاب، با تفکر، عواطف و نگرشی ویژه است. او شاعری صاحب‌سبک و دارای بیانی انحصاری است که مایه‌های سیاسی و انقلابی را با زبانی سالم و در عین حال، سمبولیک و در قالب نیمایی عرضه نمود. شعر او از همان ابتدا به گونه‌ای بود که مخاطبان عمومی از طیف‌های مختلف - توانستند با آن، ارتباطی فکری و عاطفی برقرار کنند. شفیعی، تأملی خاص در اوضاع و حوادث سیاسی سال‌های قبل از انقلاب داشت و از وقایع آن زمان، تأثیر زیادی پذیرفته است. این وقایع، آب‌شخور مضامین مختلف و متنوعی در شعر وی گشته و فحوای بسیاری از اشعارش را تشکیل داده است. بی‌شک شفیعی یکی از نخستین شاعرانی است که شعر نو فارسی را به خدمت مفاهیم اعتراضی و سیاسی درآورده است و می‌توان ادعا نمود یکی از شاعران مطرح است که همت و استعداد شاعری خویش را مصروف سرودن اشعاری نمود که می‌توان آن‌ها را در ردیف ادبیات پایداری قرار داد. اشعار او خصوصاً پس از انتشار مجموعه شعر «در کوچه‌باغ‌های نیشابور» در سال ۱۳۵۰ به طوری فراگیر، وجه اعتراضی و انقلابی به خود پذیرفت و شاخصه‌های شعر مقاومت را در خود جای داد. از این روی مورد اقبال طیف وسیعی از مبارزان و مخالفان سیاسی حکومت پهلوی قرار گرفت.

منابع

۱. اخوان ثالث، مهدی. ۱۳۷۳. حریم سایه‌های سبز، مجموعه مقالات ۲؛ زیر نظر مرتضی کاخی؛ تهران؛ زمستان، چاپ اول.
۲. انزابی‌نژاد، رضا. ۱۳۶۸. نقدی بر کتاب ادب مقاومت؛ کیهان فرهنگی، سال ششم، شماره ۵. مرداد. (۱۶-۲۷).
۳. براهنی، رضا. ۱۳۷۱. طلا در مس (سه جلدی)، جلد ۳؛ تهران؛ ناشر: نویسنده، چاپ اول.
۴. بشردوست، مجتبی. ۱۳۸۶. در جستجوی نیشابور (زندگی و شعر محمدرضا شفیعی کدکنی)؛ تهران؛ ثالث، چاپ اول.
۵. پارسی نژاد، ایرج. ۱۳۸۷. خانلری و نقد ادبی؛ تهران؛ سخن، چاپ اول.
۶. پورنامداریان، تقی. ۱۳۷۷. آواز باد و باران؛ تهران؛ چشمه، چاپ اول.
۷. تسلیمی، علی. ۱۳۸۷. گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران، شعر؛ تهران؛ اختران، چاپ دوم.
۸. توکلی، زهیر. ۱۳۸۹. تطورات شعر دفاع مقدس در تعامل با نهاد قدرت؛ مقوله‌ها و مقاله‌ها، بررسی ادبیات دفاع مقدس؛ جلد اول؛ به کوشش محمدرضا قاسم فروغی جهرمی؛ تهران؛ بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، چاپ اول. (۳۴۷-۴۰۱).
۹. حسن‌لی، کاووس. ۱۳۸۳. گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران؛ تهران؛ ثالث، چاپ اول.
۱۰. حقوقی، محمد. ۱۳۶۸. شعر و شاعران؛ تهران؛ نگاه، چاپ اول.
۱۱. خرمشاهی، بهاء‌الدین. ۱۳۷۰؛ در خاطره شط؛ تهران؛ جاویدان، چاپ اول.
۱۲. رشیدیان، بهزاد. ۱۳۷۰. بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی؛ تهران؛ گسترده، چاپ اول.
۱۳. روزبه، محمدرضا. ۱۳۸۹. ادبیات معاصر ایران؛ تهران؛ روزگار، چاپ پنجم.
۱۴. زرقانی، سید مهدی. ۱۳۸۷. چشم انداز شعر معاصر ایران؛ تهران؛ ثالث، چاپ سوم.
۱۵. زرین کوب، حمید. ۱۳۵۸. چشم انداز شعر نو فارسی؛ تهران؛ توس، چاپ اول.
۱۶. سنگری، محمدرضا. ۱۳۸۹. ادبیات دفاع مقدس (مباحث نظری و شناخت اجمالی گونه‌های ادبی)؛ تهران؛ بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.
۱۷. شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۳. ادوار شعر فارسی؛ تهران؛ سخن، چاپ دوم.
۱۸. _____ ۱۳۸۵. آینه‌ای برای صداها؛ تهران؛ سخن، چاپ پنجم.
۱۹. _____ ۱۳۸۵. هزاره دوم اهوی کوهی؛ تهران؛ سخن، چاپ چهارم.
۲۰. _____ ۱۳۹۰. با چراغ و آینه، در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران؛ تهران؛ سخن، چاپ اول.
۲۱. کافی، غلامرضا. ۱۳۸۹. ویژگی‌های مشترک شعر مقاومت در ادبیات ایران و جهان؛ مقوله‌ها و مقاله‌ها، بررسی ادبیات دفاع مقدس؛ جلد اول؛ به کوشش محمدرضا قاسم فروغی جهرمی؛ تهران؛ بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، چاپ اول. (۵۱۴-۵۵۳).

۲۲. کیانوش، محمود. ۱۳۵۵. بررسی شعر و نثر فارسی معاصر؛ تهران؛ رز، چاپ چهارم.
۲۳. لنگرودی، شمس. ۱۳۷۸. تاریخ تحلیلی شعر نو (چهارجلدی)، جلد سوم و چهارم؛ تهران؛ مرکز، چاپ سوم.
۲۴. موحد، ضیا. ۱۳۸۹. دیروز و امروز در شعر فارسی؛ تهران؛ هرمس، چاپ اول.
۲۵. نادمی، سیداحمد. ۱۳۸۹. بومی‌سازی جنگ‌شناسی در ادبیات؛ مقوله‌ها و مقاله‌ها، بررسی ادبیات دفاع مقدس؛ جلد اول؛ به کوشش محمدقاسم فروغی جهرمی؛ تهران؛ بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، چاپ اول. (۳۰۳-۳۴۳).
۲۶. یاحقی، محمدجعفر. ۱۳۷۵. چون سبوی تشنه؛ تهران؛ جامی، چاپ سوم.
۲۷. یوسفی، غلامحسین. ۱۳۸۶. چشمه روشن؛ تهران؛ علمی، چاپ یازدهم.

یادداشت‌ها

۱. این‌زبان، نتیجه دانش ادبی و استفاده توأمان شفیعی از فخامت‌زبان خراسانی و لطافت بیان غنایی است که با بهره‌گیری همزمان از کلمات آرکائیک، زبان اهل خراسان و واژه‌های رایج امروز تکوین می‌یابد. البته برخی دانش ادبی شفیعی را در مواردی به عنوان مانعی در برابر خلاقیت و تازگی زبان او ارزیابی کرده‌اند (خرمشاهی، ۱۳۷۰: ۳۷۴).
۲. اخوان از همان ابتدا متوجه ذوق و استعداد شفیعی شد. او پیش از چاپ «زمزمه‌ها» نخستین مجموعه شعر شفیعی، با رویت اشعار این مجموعه، توصیه‌هایی به شفیعی کرد و اشکالات کارش را گوشزد نمود. (اخوان ثالث، ۱۳۷۳: ۲/۹۹).
۳. البته برخی میان ادب‌پایداری و ادب‌مقاومت تفاوت‌هایی قایل شده‌اند (سنگری، ۱۳۸۹: ۱۹).
۴. مضمون اصلی شعر چریکی، ستایش مبارزان و ایستادگی آنان در برابر استبداد است (زرقانی، ۱۳۸۷: ۵۴۴). شعر چریکی در هنگام مبارزه‌ی مسلحانه‌ی گروه‌های سیاسی با حکومت پهلوی به وجود آمد و شاعرانی که به هر نحوی دلبستگی و وابستگی به این گروه‌ها داشتند، اشکالی از آن را می‌سرودند. غالب شاعرانی که به این‌گونه-شعر، توجه نشان دادند، شاعرانی هستند که دارای تمایلات چپ یا مارکسیستی بودند و به نوعی، گروه‌هایی را که دارای ایده‌ئولوژی چپ بودند، نمایندگی می‌کردند. لنگرودی می‌گوید: «از اشکالات چشمگیر شعر چریکی... بی‌توجهی عمومی شاعران به ظرافت‌ها و ظرفیت‌های زبانی بود، شعر شفیعی اما به خاطر تسلط وی بر ادبیات قدیمه، از این بلیه مبرا بود» (لنگرودی، ۱۳۷۸: ۴/۵۵۹).
- شعر شفیعی، ماهیتاً با کار این شاعران تفاوت داشت. او حال و روحیه‌ی انقلابی و مبارزاتی را بر پایه‌ی باورهای دینی و ملی خویش می‌سرود. بنابراین شعر چریکی را در خدمت اندیشه و هویتی تازه درآورد. شفیعی در این مسیر، عناصر تاریخی و اعتقادی جدیدی را وارد شعر نو ساخت و توانست شکلی متفاوت از شعر مبارزه و انقلاب را عرضه کند که بیش از هر کس، مورد توجه جریان‌های انقلابی که تفکر دینی داشتند، قرار گرفت.

۵. شفیعی در آغاز دهه پنجاه، شعری به نام «دیباچه» سرود که مایه آن، مقاومت و اعدام خسرو گل‌سرخ، شاعر، منتقد و روزنامه‌نگار مخالف حکومت بود که پس از اعدامش، سانسور و خفقان رژیم، قوت یافت (لنگرودی، ۱۳۷۸: ۳۷۶/۴). شفیعی در این شعر که مرثیه‌ای نمادین است از «گل سرخ» به عنوان سمبل شهید، بهره برد و ضمن ستایش پایداری مبارز اعدا، ترسیمی نمادین نیز از جامعه استبدادزده آن‌روزگار به دست داد:

«بخوان به نام گل سرخ، در صحرای شب/ که باغ‌ها بیدار و بارور گردند./ بخوان، دوباره بخوان، تا کبوتران سپید/ به آشیانه خونین دوباره برگردند./ بخوان به نام گل سرخ، در رواق سکوت،/ که موج و اوج طنینش ز دشت‌ها گذرد؛/ پیام روشن باران،/ ز بام نیلی شب،/ که رهگذار نسیمش به هر کرانه برد./ ز خشک‌سال چه ترسی!/ که سد بسی بستند؛/ نه در برابر آب،/ که در برابر نور/ و در برابر آواز و در برابر شور.../ در این زمانه عسرت،/ به شاعران زمان برگ رخصتی دادند/ که از معاشقه سرو و قمری و لاله/ سرودها بسرایند ژرف‌تر از خواب/ زلال‌تر از آب./ تو خامشی، که بخواند؟/ تو می‌روی، که بماند؟/ که بر نهالک بی‌برگ ما ترانه بخواند؟/ از این گریه به دور،/ در آن کرانه، بین:/ بهار آمده،/ از سیم خاردار/ گذشته./ حریق شعله گوگردی بنفشه چه زیباست!/ هزارآینه جاری-ست./ هزارآینه/ اینک/ به همسرایی قلب تو می‌تپد با شوق./ زمین تهی‌ست ز رندان؛/ همین تویی تنها/ که عاشقانه‌ترین نغمه را دوباره بخوانی./ بخوان به نام گل سرخ و عاشقانه بخوان:/ "حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی" (شفیعی، ۱۳۸۵: ۲۳۹).

۶. دکتر پورنامداریان در باره‌ی این جنبه از کار شفیعی گفته است: «بی‌تردید، در شعر هیچ‌یک از شاعران معاصر، خواه نوپردازان و خواه کهن‌گرایان، این همه جلوه‌های تأثیر از میراث فرهنگی گذشته را نمی‌بینیم... آشنایی عمیق او [شفیعی] با این میراث سبب شده است که ارزشمندترین نکات و عمیق‌ترین سخنان پدیدآورندگان برجسته این میراث را ... از لابه‌لای متون کشف کند و از دریچه ارزش‌ها و اندیشه‌های نو آن‌ها را طرح و احیا کند» (پورنامداریان، ۱۳۷۷: ۳۶).

۷. تاریخ سروده شدن شعر «پاسخ» بر اساس آنچه شفیعی، خود ثبت کرده، بیست و پنجم مرداد ۱۳۴۷ است.